

هو العليم

## جایگاه روایات در تفسیر آیات قرآن

و علت ذکر نشدن نام امیرالمؤمنین علیه السّلام در

قرآن

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

## لزوم توجه به روایات در تفسیر آیات قرآن

راجع به مسئلهٔ عالم ذر<sup>۱</sup>، نظرات مختلفی هست و طبعاً می‌شود گفت که آن آیه‌ای که در قرآن دلالت بر این معنا می‌کند<sup>۱</sup>، یک آیه نسبت به این مسئله ظهور یا تصریح دارد، و آیات دیگری هم هستند که اشاره دارند. و روایات در این زمینه حکایت از همین معنا را دارد. یعنی در این قضیه، روایات همان آیه را تفسیر می‌کنند و توضیح می‌دهند.

قبل از طرح این روایات، به این مسئله باید اشاره

---

<sup>۱</sup> سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ وَآشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسَ بَرِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا ۗ﴾.

ترجمه: «زمانی بر نسل بشر و نفوس بنی آدم گذشت که خداوند همه نسل‌ها و افراد را بر ربوبیت خویش فراخواند و همگی بر این مسأله اقرار و شهادت دادند.»

کرد که مسئله تفسیر آیات چنانچه مورد تأیید روایات قرار بگیرد، و منافات ظاهری با آن آیات نداشته باشد، می شود گفت که همان مفهوم روایات، معنای خود آیات است. و در این زمینه روایات مختلف است. بعضی از روایات فقط در مقام بیان ظاهر و بعضی از آنها در مقام شأن نزول و مثلاً بیان مصداق است. و ما نمی توانیم نسبت به روایات در تفسیر آیات بی تفاوت باشیم.

## تفسیر قرآن به قرآن یا تفسیر قرآن به روایات

یک شبهه‌ای در اینجا برای بعضی ممکن است به وجود بیاید که اینکه می گویند: **إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِرُ بَعْضُهُ بَعْضًا**<sup>۱</sup> [منافاتی با استفاده از روایات در تفسیر قرآن دارد یا خیر؟] این [کلام] معنایش صرف نظر کردن از روایات نیست؛ علی کلّ حال ما در تبیین و توضیح و تفسیر آیات، به روایات نیازمند و محتاج

---

<sup>۱</sup> معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۵۸: در الدرّ المنتور، ج ۲، ص ۸ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل نموده است که فرمودند: **إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُنَزَّلْ لِيُكَذِّبَ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَ لَكِنْ نَزَلَ لِيُصَدِّقَ بَعْضُهُ بَعْضًا.** و نیز در نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ (و از طبع مصر مطبعة عیسی البابی الحلبیّ با تعلیقه شیخ محمّد عبده ج ۱، ص ۲۵۲) وارد است که: **يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ؛ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ.**

هستیم و بدون کمک از روایات، انسان بسیاری از آیات را نمی‌تواند معنا کند. یک معنا، معنای ظاهری است و یک معنا، معنای باطن و حقیقت است. و این منافاتی ندارد که خود آیات یک معنای ظاهری داشته باشند.

مثلاً در این آیه‌ای که راجع به قصاص است:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَآ يُسْرِفِ فِىْ اٰلِ قَتْلِ اِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾<sup>۱</sup> این آیه در مورد قصاص است و ولی دم را در اینجا اثبات می‌کند. این با این که روایاتی هست برای اینکه منظور از این آیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و آن ولی دم حضرت ولی عصر است، و این مصداق اتم این آیه است، منافات ندارد.<sup>۲</sup> اما انسان در اینجا استفاده یک حکم فقهی از این آیه داشته باشد، ایراد و اشکالی ندارد.<sup>۳</sup>

۱. سوره الاسراء (۱۷) آیه ۳۳:

و کسی که به ظلم کشته شود ما برای ولی دم او حق قصاص قرار داده‌ایم. پس در قصاص زیاده‌روی نکند، همانا او از طرف پروردگار یاری شده است.

۲. رجوع شود به تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ذیل آیه

۳. رجوع شود به تفسیر المیزان، ج ۱۳، بحث روایی ذیل آیات ۲۳ تا ۲۹ سوره الاسراء

## دلیل نیاز به روایات در تفسیر قرآن

اگر آیات و روایات آمدند و یک معنایی را برای آیات قرآن اثبات کردند، قطعاً ما آن را یا به معنای ظاهر یا به همان معنای باطن باید اخذ کنیم. زیرا در تشخیص مفاهیم و مبانی آیات، تشخیص با اهل بیت و با افرادی است که اینها مهبط وحی اند و آنها فقط اهل بیت هستند. پس اینکه می‌گویند نیازی به روایات نیست این غلط است. ما بدون روایات نمی‌توانیم معنای این آیات را بفهمیم. فرض کنید که یک آیه‌ای درباره‌ی وضو هست که اگر روایات نباشد، آیه خودش معنای دیگری را می‌دهد. من کسی را از [علمای] شیعه ندیده‌ام که بدون استفاده و استناد به روایات بخواهد معنای آیه‌ای را تفسیر کند. من یک‌هم‌چنین چیزی را مشاهده نکرده‌ام. حتی در تفسیر المیزان که معروف است به اینکه تفسیر آیه به آیه است، بالأخره ایشان روایاتی را در جهت تأیید یا نفی بعضی از آراء نقل می‌کنند و بدون این مسئله اصلاً به نظر می‌رسد تفسیر آیات جای ضعف و نقص دارد و باید [تفسیر] با استفاده از روایات باشد.

و واقع مسئله هم همین است.<sup>۱</sup>

این همه ما در روایات از ائمه داریم: «معانی آیات را از ما بپرسید. این وحی در منزل ما آمده است. محلّ و مهبطش قلوب ما هست.»<sup>۲</sup> پس اینها چیست؟ وحی همین آیات است دیگر! همین آیاتی است که هم در مورد شأن نزول و مصادیق، و همین طور نسبت به خود مفهومش، ما باید به آنها نظر بکنیم و معانی را در آنجا ادراک بکنیم. چون معانی آیات قرآن معانی نیست که برای همه افراد در هر سطحی باشد. گرچه مخاطبین این قرآن همه افراد هستند، ولی اینها دارای مضامین مختلفه و مراتب مختلفه‌ای هستند. بدون توجه به روایات کجا ما می‌توانیم حروف مقطّعه قرآن را بفهمیم؟ امکان ندارد. [بیان معنای] این باید از طرف آنها (ائمه علیهم السلام) باشد. بعضی از آن مطالب را برای ما نقل کرده‌اند، بعضی‌هایش که مربوط به اسرار است، نقل نشده

---

<sup>۱</sup>. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۷۷ تا ۹۰ بحث آخر روایی ذیل آیات ۷ تا ۹  
سوره آل عمران

<sup>۲</sup>. الکافی ج ۱ ص ۲۲۸ کتاب الحجه، باب انه لم یجمع القرآن الا الائمة  
علیهم السلام و انهم یلمعون علمه کله؛ تفسیر الصافی، ج ۱؛ المقدمة الثانية.

است. خود انسان به آن می‌رسد و بعضی‌ها رسیده‌اند و همان‌ها رسیده‌اند، منتها مُجاز به ابراز و اظهارش نیستند. [این] دلیل که فقط هرچه مُلقای به مخاطب هست، همان فهم عادی و فهم عرفی هست؛ این قضیه بر این مسئله (عدم نیاز به روایات) دلالت ندارد.

### نمونه‌ای از کیفیت تفسیر آیات در روایات

لذا مثلاً در آیه شریفه‌ای که مربوط به طعام است

﴿فَلْيَنْظُرِ آلُ الْإِنْسَانِ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ \* أَنَا صَبَبْنَا آلَ مَاَاءَ صَبًّا \* ثُمَّ شَقَقْنَا آلَ أَرْضَ شَقًّا<sup>۱</sup>

یک معنا که در اینجا معنای ظاهری است که ﴿فَلْيَنْظُرِ آلُ الْإِنْسَانِ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾، خب کیفیت نزول رحمت و برکات را در این آیه بیان می‌کند که چطور این برکات خدا و رحمت به یک زمین میّت نازل می‌شود و سبز می‌شود و آب‌ها جاری می‌شود و طبعاً وسیله برای استمرار و بقاء حیات در اینجا جاری می‌شود. از آن طرف شما می‌بینید امام صادق می‌فرماید: **أَيُّ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَىٰ عِلْمِهِ مِمَّن**

۱. سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴ تا ۲۶

**تَعَلَّمَهُ**! خب این **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ عِلْمِهِ** که از

چه کسی این علم را دارد تعلم می‌کند؟ این معنا  
معنایی است که امام باید بیاید و این معنا را بیان کند.

ما اگر صد سال هم می‌نشستیم، هیچ نمی‌فهمیدیم که  
منظور پروردگار از این آیه این معنا هست. **فَلْيَنْظُرِ**

**الْإِنْسَانُ إِلَىٰ عِلْمِهِ مِمَّنْ تَعَلَّمَهُ يَا مِمَّنْ يَتَعَلَّمَهُ**. این

معنا معنایی است که [امام باید بیاید و این معنا را بیان  
کند.] و وقتی انسان نگاه می‌کند می‌بیند که این قضیه  
خیلی عجیب است.

عجیب است که یک وقتی من دیدم بعضی‌ها  
اصلاً آمده‌اند از این آیه استفادهٔ فقهی نسبت به  
طهارت و نجاست بعضی از اطعمه و اشربه می‌کنند!  
گفتم آقا این آیه اصلاً دلالت بر این قضیه ندارد.

[می‌گفتند:] «**﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾**

[را اینطور] دلالت می‌کردند که باید در هر موردی

قاعدهٔ احتیاط جاری کرد و تا انسان یقین به طهارت  
نکند و یقین به حلیت نکند نمی‌تواند در اینجا تناول  
کند. چون این لام در **﴿فَلْيَنْظُرِ﴾** لام وجوبیه

---

<sup>۱</sup>. تفسیر الصافی ذیل آیه. پس باید انسان نگاه کند که علمش را از چه کسی  
می‌آموزد.

است.»

گفتم: « این روایت اصلاً راجع به علم است، اصلاً در اینجا این مسئله مسئله چیز (تعلیم) است.»

## ضرورت مخفی بودن برخی مسائل در

### آیات

اینها نکاتی است که خدای متعال نمی تواند هر چیزی را به صورت ظاهر بیان کند. باید این مطالب از دریچه خودش که همان دریچه وحی است برسد. و الا خدا بیاید بگوید: «بلند شو دنبال امام صادق برو و هرچه امام صادق بگویند گوش بده! [اینطور که نمی شود.]» این مسائل در لفافه می آید. حتی مسائلی که مربوط به ولایت است را ما در قرآن نداریم؛ اینها همه در لفافه است. همه در کنایه و اشاره است.

## دلیل ذکر نشدن نام امیرالمؤمنین علیه السلام

### در قرآن

اسم پیغمبر در چند جای قرآن آمده است، ولی کجا اسم امیرالمؤمنین آمده است؟! نیامده دیگر. فقط یک قضیه ای هست، آیاتی در شأن نزول حضرت در موارد مختلف آمده است، ولی اسم نیامده است. می دانید چرا؟ چون ولایت، باطن

تشریح است و باطن هیچ وقت نباید ظاهر بشود. اگر قرار بر این است که ولایت، باطن باشد و بر این باطن، مردم امتحان بشوند، و به واسطه این باطن بهشت و جهنم پدیدار بشود، و به واسطه این باطن مراتب و ارتقاء نسبت به افراد پیدا بشود، دیگر خدا نمی تواند ظاهر بگوید، چون همه چیز از بین می رود.<sup>۱</sup> اصلاً اگر خدا می آمد ولایت امیرالمؤمنین را به نحو ظاهر بیان می کرد، اسم می آورد، تمام بساط شرع همه برچیده می شد. چون اسم هست دیگر؛ وقتی که هست، بنابراین دیگر مخالفی نمی تواند بیاید جلو قد علم کند. الآن می گویند: «نه، آقا [پیغمبر در] واقعه غدیر آمده گفته **من کنت مولاه** [منظور] محبت است و فلان و این چیزها و ما هم [این را] قبول داریم. محبت است و دوستی و همین چیزها، [پیامبر] آمده توصیه به اهل بیت کرده است.» مگر همین تأویلات و توجیهاتی که الآن سنی ها و مفسرینشان می کنند چیست؟ همین هست دیگر! آن وقت این احمق ها فکر این را نمی کنند که سه روز

---

۱. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۴ ص ۱۰۵

پیغمبر آنجا بایستد و مردم بایستند که بگویند علی را دوست داشته باشید؟! اگر این پیغمبر است من دست از این شریعت برمی دارم. این پیغمبر عقلش پاره سنگ برداشته است! سه روز در آن گرما مردم را نگه دارد بیاید بگوید این را دوست داشته باشید! این چه عمل لغو و سفیهانه‌ای است که یک فرد عادی انجام بدهد. اگر یک فرد عادی انجام بدهد شما دیگر پشت سرش نماز نمی خوانید، چه برسد به اینکه پیغمبر بیاید انجام بدهد!<sup>۱</sup>

کاری به این نداریم، از این صرف نظر کنیم. اما اگر [در قرآن] صریح بیان می شد، نه یک آیه، دو آیه [بلکه در موارد زیادی گفته می شد] که کسی نتواند حرف بزند. ده جای قرآن اسم علی می آمد. همین علی بن ابی طالب، [با این خصوصیت] که پدرش ابوطالب است و مادرش فاطمه بنت اسد و پسر عموی پیغمبر - دیگر اگر قرار بر این است که صریح باشد، آدم باید صریح بیاید بگوید - همین این علی

---

<sup>۱</sup>. رجوع شود به امام شناسی، ج ۷ ص ۱۳۱ تا ۱۴۲ و ص ۲۸۰ تا پایان کتاب

بن ابی طالب بعد از فوت پیغمبر سر جایش نشسته و همان کاری را انجام می دهد که پیغمبر انجام می داد. دیگر عمر و ابوبکر اینجا چه کار می کردند؟ آنها می رفتند کاسه کوزه شان را جمع می کردند. دیگر عبدالرحمن بن عوف و نمی دانم که مخالف و معاند اینجا چه کار می کند؟

باید اسم علی مخفی بماند تا آن کسی که در ذاتش خرده شیشه دارد بتواند بیاید خرده شیشه اش را نشان بدهد. و الا همه اسباب و وسائل از آنها گرفته می شود، عالم امتحان به هم می خورد. توجه کردید؟ اصلاً باید اسم علی مخفی بماند. اگر اسم علی ظاهر بشود، حقدها و حسدها دیگر کجا می خواهد بیاید خودش را نشان بدهد؟ معاندت ها و عنادها و حقد های بدر و حنین کجا می خواهد بیاید؟ دیگر بستر و زمینه و ظرف برای ارائه ندارد. آن وقت دیگر در آنجا بین سلمان و بین غیر سلمان شناخته نمی شود. دیگر مراتب تقوا و مراتب ایمان در آنجا محقق نمی شود، همه می دانند [راه درست] همین است، کسی هم نمی تواند حرف بزند. حرف بزند [می گویند:] عجب! آقا مقابل پیغمبر ایستادی!؟

باید زمینه طوری باشد که بشود مقابل امام حسین ایستاد. اصلاً دنیا باید این طور باشد. آن زمان، زمان حضرت است. آن زمان حضرت که دیگر این حرف‌ها نیست، همه چیز دیگر برپا می‌شود و [حضرت] می‌آید یا علی: «هر کس می‌خواهد گوش بدهد بدهد، هر کس هم نمی‌خواهد - به قول مشهدی‌ها همه از یک کنار - خلاصه [حضرت] ترتیب همه را می‌دهد. آنجا دیگر این خبرها نیست. اما تا آن موقع بخواهد برسد، همه باید رشدشان را بکنند، همه باید در هر زمینه از آن مسائل نفس عبور کنند. و الاً اگر عبور نکنند دیگر رشد معنا ندارد.

**چرا علامه طهرانی راجع به بعد از خودش**

**وصیت نکرد؟**

یک قضیه بعد از مرحوم آقا اتفاق افتاد و این قضیه واقعاً قضیه عجیبی بود. فقط این مسئله، مشکلاتی که من در ذهن داشتم را حل کرد!<sup>۱</sup> مرحوم پدر ما خیلی در مسائل دقت داشت، خیلی در مسائل

---

<sup>۱</sup>. اسرار ملکوت، ج ۳ ص ۲۱۳

دقت داشت. دقت ایشان به حدی بود که مثلاً حتی ما دست و پایمان را جمع می‌کردیم [و مراقب رفتار خودمان بودیم]. وقتی ایشان یک کاری داشت، یک دفترچه داشت، برمی‌داشت آن کار را با مداد در آن دفترچه می‌نوشت، یک دو سه چهار [همه موارد را می‌نوشت] تا مثلاً فردا بگوید که آقا بروید این کارها را انجام بدهید. مثلاً ما را صدا می‌زد، تو برو اینها را بگو، کس دیگر را صدا می‌زد اینها را انجام بده. بعد به ما این را می‌گفت: «وقتی انجام دادید، بیایید به من بگویید که من خط بزنم.» نه اینکه بروید انجام بدهید و بروید! من [تا ندانم که کار انجام شده] همین‌طور فکرم مشغول است.

یک دفعه من یک کار ایشان را انجام دادم، سه روز هم گذشت. من دیگر چه می‌دانستم [که باید] بیایم به ایشان بگویم که آقا من رفتم انجام دادم و تمام شد. گزارش نمی‌خواهد دیگر که حالا بیایم گزارش هم بدهیم. خوب انجام دادیم [تمام شد دیگر].

[ایشان گفتند:] آقا مگر من به تو نگفتم برو آن را

انجام بده.

گفتم: آقا جان سه روز پیش شما گفتید و من هم انجام دادم.

[گفتند:] چرا نیامدی بگویی؟ سه روز است که

فکر من مشغول است!

ببینید! «سه روز است فکر من مشغول است.»

وقتی به تو می گویم برو این را انجام بده برگرد و بگو

که من خط بزنم. تا نگفتی من این را خط نمی زنم، و

این مسئله همین طور روی میز من است و من خیال

می کنم که توانجام نداده ای. اینها همه بر اساس

ظاهرشان عمل می کنند دیگر، [بر اساس] باطن که

[عمل] نمی کنند. ما چه می دانیم آنها در عالم

خودشان چگونه هستند؟! آن کسی که از هزارتا

خیال من خبر دارد، نمی داند من انجام داده ام؟! دیگر

اگر کسی نداند من یکی که می دانم! اینها روی

حساب های ظاهر خودشان است، ما چه می دانیم

چه کار می کردند؟!

علی کل حال ما مکلف به این بودیم که انجام

دادیم بیاییم بگوییم. این آدمی که انقدر دقیق است،

[در حدی که یک بار] ایشان به من پول داده است:

«برو این پول را به فلان شخص بده.» من داشتم می‌آمدم طهران، یک دفعه عجله داشتم که هواپیما دارد می‌رود - اتفاقاً یک قضیه‌اش را با خودشان هم بودیم - من دیدم نمی‌توانم [آن پول را] به طرف بدهم، دادم یکی از رفقا برود بدهد. بعد وقتی که آمدیم طهران در ماشین [گفتند:] آقا آن پولی که به تو دادیم، به فلانی دادی؟

گفتم: بله آقا جان به دستش رسیده است.

- ازت سؤال کردم دادی یا نه؟! درست جواب

بده! به دستش رسیده یعنی چه؟ دادی یا ندادی؟

گفتم: دادم به فلانی ببرد.

- مگر خودم بلد نبودم به او بدهم؟

اینقدر دقیق! این حرف‌ها برای انسان راه و

سلوک است! رعایت این قضیه، که چقدر اینها دقیق

بودند!

[گفتند:] «من وقتی می‌گویم تو [پول را] بده،

لابد یک قصدی دارم که تو بدهی، و الا می‌دادم یکی

دیگر بدهد. منظور من صرفاً این پول دادن نیست،

منظور من رعایت شئون او است که این رعایت

شئون فقط به دست تو برآورده می‌شود!»

توجه کردید؟! نه فقط یک پول به دستش برسد.  
اینها همه برای ما ادب بود! ما را این طوری تنبیه  
می کردند! که بفهمیم. که الآن چه کنیم.

می گفتند: «تو فکر این را نمی کنی که شاید این  
[شخصی که پول را دریافت می کند] از این که  
شخص دیگری از این قضیه مطلع شده ناراحت شده  
باشد؟»

گفتم: چرا.

گفتند: «پس بنابراین تو نباید این کار را بکنی.  
هرچه به تو می گویم فقط همان را برو انجام بده.»  
شما یک همچین آدمی کجا سراغ دارید؟ حالا  
این آدم با این دقت، از دنیا برود، و راجع به بعد از  
خودش چیزی نگوید، اصلاً مگر امکان دارد؟ مگر  
امکان دارد؟! آقا یک آدمی که - فرض کنید - دوتا  
سه تا کلاس سواد دارد، وصیت نامه می نویسد! الآن  
آدمی که فقط پا روی بیل می گذارد در خانه اش  
وصیت نامه دارد! آن وقت یک همچین شخصی با  
این دقت - که خب رفقای که در زمان ایشان بودند  
خب حالا شاید از من هم بیشتر مسائل را در

خودشان و وضعیت‌شان احساس کردند - چطور می‌شود ایشان از دنیا برود و راجع به بعد از خودش وصیت نکند. بنده تا آن ثانیه آخر بالای سر ایشان بودم. سر ایشان روی دست چپ من بود که از دنیا رفت. آن وقت چطور می‌شود که یک همچنین آدمی از دنیا برود و چیزی نگوید؟

[دلیل این حرف نزدن] همین است. او می‌خواهد آن جریان ولایت مخفی که در هر کجای عالم هست - ما که دیگر خبر نداریم. نمی‌دانم اصلاً روی زمین هست، روی زمین نیست - و آن امتحانی که قرار است پیش بیاید، به این وسیله پیش بیاید. گرچه با یک عباراتی [اشاره کرده است]، ولی خوب می‌توانند آن شب آخر بردارد بنویسد، [و بگوید:] به همه هم بروید نشان بدهید این کاغذ این قدری را بچرخانید و به همه افراد زیراکس کنید از آن، پخش کنید.

این چیزی نیست که شخص از این مسئله فوق‌العاده به این مهمی، آن هم این آدم، بی‌اطلاع باشد. این اصلاً جزء ممتنعات است. اصلاً این قضیه از مسائل ممتنع است. او می‌خواهد آن جریان و آن

قضیه امتحان پیش بیاید. آن تقابل‌ها پیش بیاید، آن مسائلی که همه در نفوس هست پیش بیاید. و آن کسانی هم که راهشان، مکتبشان، نفسشان در همان راستا هست، آنها در این زمینه بیایند حرکت کنند و بروند.

## لزوم ظهور و بروز باطل برای شناخت حق

و شاید هم در اینجا مسائل دیگری هست، شاید یک چیزهای باطنی دیگری بوده که نباید خیلی مطالب رو بشود. ممکن است معاندینی در این وسط باشند بخواهند چوب لای چرخ بگذارند و اینجا بیایند و خلاصه در صدد [خرابکاری] دربیایند - چون از این مسائل هست دیگر - یا اینکه بفهمند نه، هیچ خبری نیست. [فقط] یک آقای بود و رفت و بعد هم تمام شد. این جا راجع به این، خیلی مسائل هست.

اما یک چیزی که به نظر من می‌رسید، یکی این بود - و دیدم این چه توجیه قابلی می‌تواند داشته باشد - که باید این مطلب رو بیاید. باید افرادی که اینها در یک حال و هوای دیگری بودند، زمینه برای

بروز و ظهورشان فراهم بشود. چطور اینکه که بعد از فوت ایشان بنده شنیدم که در یک مجلسی گفته بودند: «دیگر آن کسانی که در زمان حیات ایشان دستور می دادند، حالا بروند بساطشان را جمع کنند.»

ببینید! چه زود یک دفعه قضایا معلوم شد، و چه زود آنچه را که در درون بود، آن مسائل پیدا شد، و بیا و بروها پیدا شد. ابوسفیان‌های این امت، و ابوسفیان‌هایی که در میان آنها بودند، دیگر مجال برای **فَتَلَقُّوْهَا تَلَقُّفَ الْكُرَّةِ**<sup>۱</sup> [پیدا شد.] و همان‌هایی که اعتقادی نه به ولایت اولیاء داشتند - و وقتی هدیه می آوردند برای مرحوم آقا، ایشان توسط من هدیه آنها را پس می فرستادند - آنها آمدند دوره گردان این معرکه شدند و همان کلام

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا \*\*\* خَبْرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ<sup>۲</sup>

قشنگ پیدا شد. قشنگ آن زمینه [پیداشد] و بعد هم در این مسائل بارز شدند و دیدید که چه شد و

۱. کتاب الفردوس الاعلی، تألیف شیخ محمد حسین کاشف الغطاء؛ با تعلیقه سید محمد علی قاضی طباطبائی، ص ۲۰ و ص ۲۱. امام شناسی، ج ۷ ص ۴۱: «این حکومتی را که به شما رسیده است، مانند توپ بازی بقاپید! و

محکم برای خود نگهدارید!»

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۹۸.

به کجا رسید؟! دیگر کار به کجا رسید که واقعاً آدم خجالت می کشد که به زبان بیاورد که خیلی ها از آن مقام منیع به چه حضيض ذلتی سقوط کردند و واقعاً کار به کجا رسید؟! آدم واقعاً خجالت می کشد. من یک وقتی دو سه سال پیش سفری داشتم، آنجا یک نامه ای نوشتم برای بعضی ها و گفتم: «واقعاً شما در مقابل آنچه که انجام می دهید، جلوی بزرگان و آنها جواب دارید؟!»

این که الآن دیگر صدای مرده شور هم درآمده است! این اوضاعی است که دیگر صدای مرده شور هم درآمده است. گفت آنقدر آتش شور بود که صدای آشپز هم درآمد! حالا هم به همین قضایا و مسائل چسبیده اید!

خودتان دیگر دارید می بینید چه وضعیتی و چه اوضاعی هست و دیگر کسی از خجالت خلق الله سرشان را بالا نمی تواند بکند. این کسانی که یک وقتی مورد تأیید بودند و به واسطه این تأیید چه بر سر مردم رفت. حالا دیگر اینها دوباره ول نمی کنند.

**انکار حقائق برای فرار از زیر سؤال رفتن**

شنیده‌ام چندی پیش بعضی از اینها گفته بودند:  
«نه! اصلاً هیچ طوری نیست! همه چیز خوب است!  
انگار نه انگار!» گفتم این دیگر چه نفهمی است  
واقعاً! آخر نفهمی هم حدی دارد! این یکی خیلی  
نفهم است!

همه، مجلس و وکیل و ملت و مردم و بالا و  
ملائکه و چپ و راست، جن و انس دارند می‌گویند:  
اوضاع [خراب است]. [این می‌گوید] نه! طوری  
نیست! هیچ طوری نشده است! قضیه‌ای اتفاق  
نیفتاده است! همه چیز خوب است، الحمد لله! هیچ  
طوری نشده و هیچ خبری نیست! واقعاً آخر طرف  
حیوان هم باشد، این حیوان هم بیچاره می‌فهمد!  
پایش برود در سوراخ [دوباره از همانجا نمی‌گذرد].  
این [اتفاقات برای] چیست؟ این همان است! آن  
کسی که الآن دارد این کار را انجام می‌دهد، باید این  
زمینه پیش بیاید تا معلوم بشود این همانی است که  
اگر در روز عاشورا بود، تیر در چله کمان می‌گذارد.  
همین عمامه به سر، همین کسی که دارد این حرف  
را می‌زند که «هیچی نشده است! خب مگر چه شده  
است؟ الحمد لله! همه چیز خوب است!» این همان

است که در روز عاشورا [به سیدالشهدا تیر می‌زند].  
خیال می‌کنید حرمه چه کسی بود؟ اینها بودند،  
آقا جان همین‌ها بودند! این شیخی که الآن دارد این  
حرف را می‌زند و این را می‌گوید، همین در روز  
عاشورا تیر به سر علی اصغر می‌زد! به آن جدّم امام  
حسین قسم می‌خورم که این در روز عاشورا [این  
کار را می‌کرد]. چرا؟ چون [هر دو] یک جریان  
است! تو الآن داری خورشید را انکار می‌کنی  
می‌گویی شب است. خب در روز عاشورا چه  
می‌کردی؟! اینها که در روز عاشورا آمدند امام  
حسین [را شهید کردند]. اینها والله دُم نداشتند، سُم  
نداشتند، انیاب<sup>۲</sup> و اغوال<sup>۳</sup> نداشتند! همین‌ها بودند.  
همین‌ها بودند که وقتی سیدالشهداء آمد در مقابل  
آنها محاجّه کرد، گفتند: «الّا و بلاّ، یا حسین این  
حرف‌ها را برای خودت می‌زنی، یا بیا بیعت بکن یا  
ما هیچی حالیمان نیست.» خب بفرماید همین است

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱ ص ۳۲۸ تا ۳۴۸ طبع اول و ص

۳۷۴ تا ۳۸۸ طبع دوم و امام شناسی، ج ۱۲ ص ۱۳۴ و ۱۳۵

۲. انیاب: جمع ناب، دندان‌های نیش.

۳. اغوال: جمع غول، دیو بیابانی.

دیگر! بنده حیّ و حاضر نمونه‌اش را بعد از هزار و چهارصد سال به شما نشان دادم. در این اوضاع می‌گوید: «هیچ نشده! آقا هیچ نشده، الحمدلله! همه چیز خوب است!»

چرا [اینطور می‌گوید]? چون تمام کارها زیر سؤال می‌رود. برای اینکه کارهای خودش و بقیه و بقیه زیر سؤال نرود، تمام حقایق را انکار می‌کند. تمام واقعیّات را انکار می‌کند. خب تا یک‌هم‌چنین زمینه‌ای پیش نیاید که این افراد نمی‌توانند خودشان را نشان بدهند.

### كدورت قلب، پیامد انكار

لذا شما نگاه می‌کنید چهره‌ها همه مسخ شده، همه عوض شده است. آدم نگاه می‌کند کدورت می‌گیردش، اصلاً منقلب می‌شود. اینها برای چیست؟ اینها برای این است که آمده دائم پرده انداخته روی پرده دیگر، [باز پرده انداخته] روی پرده دیگر! [همینطور مدام] دارد در نفسش [فرو] می‌رود، می‌رود، [مدام] انکار [می‌کند]، انکار [می‌کند]، تا جایی که هفتاد میلیون جمعیت ایران بیایند بگویند: [مسئله] این است؛ می‌گوید:

نه خیر! این طور دیگر است! چه کسی گفته این است؟! آقا هفتاد میلیون دارند می گویند این است، - [حتی اطرافیان] خودشان هم دارند می گویند این طوری است، نه مخالفها - [باز می گوید] اشتباه می کنند! چشمت عوضی می بیند! مثلاً این خربزه است، آب نیست! چشمت بیخود آب می بیند! این الآن هندوانه است، یک هندوانه به این بزرگی است! و انسان به اینجا می رسد!

این مراقبه ای که بزرگان و اولیاء می گویند انسان داشته باشد، برای این است که به اینجا نرسد. که همه یک چیزی بگویند، او برای اینکه روی نفسش بایستد، یک حرف دیگر بزند. این مراقبه به خاطر این است که آدم به اینجا نرسد! لذا خواندن قرآن و امثال ذلک هیچ فایده ای ندارد. اگر شب تا صبح به نماز شب بگذراند فایده ای ندارد. قرآن را هر روز یک دوره بخواند، به جای یک حزبی که گفته اند اصلاً سی حزب، سی جزء بخواند فایده ای ندارد. چرا؟ چون اینها همه - عین خوارج - روی نفس انجام می شود. عین خوارج نهروان که قرآن

می خواندند، بعد هم برمی داشتند سر زن مردم و بچه مردم را هم می بریدند<sup>۱</sup>. مثل خوارج هیچ فایده ندارد. این مسئله [اینطور] است<sup>۲</sup>.

## ارزش و جایگاه عمل بر اساس بصیرت

لذا اصلاً مسئله ولایت امیرالمؤمنین باید مخفی بماند و نباید ظاهر بشود، تا اینکه ﴿لِيَهِّئَ لَكَ مِنْ هَلْكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيِي مَنْ هَلْكَ عَن بَيْنَةٍ﴾<sup>۳</sup> روشن باشد. وقتی که همه چیز واضح و آشکار هست، دیگر در آن جا کار کردن معنا ندارد. آنجا سفره، سفره پهن است. وقتی همه چیز روشن است، و کسی نمی تواند انکار بکند، دیگر آنجا آمدن و برخلاف نفس حرکت کردن اصلاً معنا ندارد، فایده ندارد.

لذا اگر یادتان باشد من مدام به این مسئله متذکر می شوم که وقتی شما خودتان یک مسئله را انجام بدهید مهم است، نه اینکه امام زمان بیاید به شما بگوید. اگر امام زمان بیاد به شما بگوید دیگر

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴ ص ۲۳۰ و ۲۳۱

۲. معاد شناسی، ج ۳ ص ۲۴۹

۳. سوره الانفال (۸) آیه ۴۲

فایده‌ای ندارد. باید حضور حضرت را در کنار خودتان حس کنید و انجام بدهید، نه اینکه حضرت بیاید بگوید. آن چیزی که حضرت می‌گوید با آن شمائل، با آن جلال، با آن ابّهت، با آن عظمت [فایده‌ای ندارد، چون] نفس در برابر آن ابّهت و عظمت خواهی نخواهی خاضع است، این فایده‌ای ندارد. مثل این که خدا بیاید بگوید این کار را انجام بده! [انسان می‌گوید:] چشم چشم چشم، می‌روم انجام می‌دهم. و می‌رود انجام هم می‌دهد. اما فایده ندارد. آن [عمل] رشد نمی‌دهد.

فعلی را که امام علیه السّلام دستور بدهد، به عنوانی که او امام است و به عنوانی که او دارای جلال است، فقط همین قدر باعث می‌شود که انسان گناه نکند. ولی اینکه ثوابی بر آن مترتب باشد و موجب تقرب بشود و موجب عبور نفس بشود و بُرش نفس باشد نیست. دستور حضرت همه جا هست. انسان باید دستور حضرت را به عنوان دستور حضرت باید انجام بدهد نه به عنوان اینکه امام است. [نه به عنوان اینکه او] یک امام است، یک شخصیت است، یک

موقعیت است، یک وضعیت است؛ [نه به عنوان  
اینکه] امام زمان است دیگر، باید دستور امام زمان را  
انجام بدهیم، باید برویم [اطاعت] بکنیم. اینها نتیجه  
چندانی ندارد. نمی‌گوییم بی‌نتیجه است، ولی  
نتیجه‌اش نتیجه مطلوبی نیست!

**ولایت یعنی عبور نفس، از مرتبه ظاهر به مرتبه**

**حق**

اگر شما همیشه حضور حضرت را در کنار  
خودت حس کردی و غیبت او مثل حضور بود، آن  
موقع آن عملی را که انجام می‌دهی نفست را می‌برد  
و عبور می‌دهد و می‌آید تو را به سمت آن حقیقت  
حرکت می‌دهد. چرا؟ چون ولایت حضرت عبارت  
از عبور نفس است. ولایت امام علیه السّلام یعنی  
عبور نفس، از مرتبه ظاهر به مرتبه حق. پس امام  
علیه السّلام حق مطلق است. چرا ما آن حق را فقط  
در ظهورش دنبال کنیم؟ اگر حق است همه جا حق  
است. اگر حق است آن که دیگر ظهور و غیب ندارد.  
غیبت و ظهور ندارد. لذا امام صادق علیه السّلام  
می‌فرماید: «کسی که در راه باشد و منتظر قیام قائم ما  
باشد، درست مثل کسی است که در خیمه خود

حضرت است و در کنار آن حضرت وجود دارد و با آن حضرت شهید می‌شود<sup>۱</sup> یعنی شهادت پیدا می‌کند. هیچ تفاوتی ندارد. چرا؟ چون غیبت خودش را در همان زمان ظهور قرار داده است. و دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند. حضرت ظهور بکند یا نه. در روایات داریم دیگر که تفاوتی ندارد چه ظهور بکند چه ظهور نکند.<sup>۲</sup> چون این خودش را همیشه در کنار حضرت قرار داده است و وقتی کسی خودش را در کنار حضرت قرار بدهد، خودش را در حق قرار می‌دهد؛ این فرد خیلی قوی‌تر می‌تواند از نفس عبور کند تا اینکه خود حضرت در کنار باشد و [صدای حضرت را] بشنود و [دستورات ایشان را] گوش بدهد.

## راه عبور از نفس و وصول به حقیقت

دستوراتی که مرحوم آقا می‌دادند، آن دستورات را یک وقتی بیایند درب خانه در بزنند: آقای فلان

---

۱. الغیبه للنعمانی، باب ۲۵.

۲. رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۷۲ و ۵۱۳؛ امام شناسی، ج ۵ ص ۱۷۹ تا ۱۹۳؛ سرالفتوح، ص ۵۵ تا ۷۱؛ اسرار ملکوت، ج ۲ ص ۲۱۳ تا ۲۳۵؛ مهر فروزان، ص ۳۳ تا ۳۷

شما از فردا یک‌هم‌چنین کاری را انجام بدهید.  
[می‌گوید:] چشم چشم چشم! هر چه امر بفرمایید.  
و می‌رود انجام هم می‌دهد. خوب به این نحوه انجام  
بدهد، یا اینکه نه، احساس بکند الان این دستور  
دستور ایشان هست یا نیست؟ حالا برود انجام  
بدهد. این صد برابر قوی‌تر از آن است، صد مقابل  
قوی‌تر است. توجه کردید؟ این [روش] است که  
انسان را عبور می‌دهد و از نفس می‌گذراند و به آن  
واقع و حقیقت مطلب می‌رساند.

مرحوم آقا می‌فرمودند: «من برای کارهایی که  
انجام می‌دادم، منتظر دستور استاد نمی‌شدم.» ایشان  
روششان این بود. منتظر دستور استاد نمی‌شدم.  
یک وقتی استاد به ایشان دستور می‌داد، خوب [انسان]  
نمی‌داند دیگر. آدم وقتی چیزهایی را نمی‌داند باید  
به او بگویند. ولی وقتی که انسان بداند، دیگر برای  
چه می‌خواهد منتظر باشد؟ خوب می‌داند نظر استاد  
چیست دیگر. وقتی نظرش هست باید برود انجام  
بدهد. بعضی‌ها می‌آیند پیش آدم می‌گویند: «آقا ما  
می‌دانیم ولی شما به ما بگو.» من هم می‌گویم من  
هیچ وقت همچین عرائضی ندارم که من بخواهم

بگویم، اگر می‌دانی برو انجام بده. حالا مثلاً  
[می‌خواهند] یک عنوان تحریک و تشویقی  
[برایشان داشته باشد].

ایشان می‌فرمودند: «من هیچ‌گاه برای مطالبی که  
احساس می‌کردم مورد تأیید استادم هست، منتظر  
دستور او نمی‌شدم» و این خیلی انسان را جلو  
می‌برد! خیلی! و اصلاً انسان را در یک وادی [دیگر]  
می‌کشاند و استاد هم وقتی ببیند اینطور است، مدام  
[مطلب را] به قلب او می‌اندازد. این مطالب از آن  
طرف می‌آید دیگر! دائماً [مطالب به] قلب و نفس و  
فکر می‌آید و به او می‌رسد. چون خودش را سپرده  
است. او همان زمانی که خودش را سپرده، از آن  
طرف سیم وصل می‌شود. و آن دیگر خودش  
اتوماتیک‌وار می‌آید و آنچه را که باید انجام بدهد آن  
[ولایت] انجام می‌دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ